

پیام من بفرهنگستان

بخامه فاضل مقدم
حضرت آقای فروغی رئیس‌الوزراء

(۲)

از این هردو جماعت با آنها که محرکشان مهر و کین و تعصب است کار بسیار دشوار است و تا این مهر و کین و تعصب را ندارند چندان امید نیست که عقیده خود را تغییر دهند مهر و کین و تعصب چشم و گوش و راه عقل را می بندد پس کوشش در اقناع آن جماعت بیهوده است همینقدر یاد آوری می کنم که هر چند مهر و کین و تعصب طبیعی انسانست و در مواردی شاید مفید و لازم هم باشد اما بعقیده من موضوع گنگنگوی ما امری است عقلی و علمی و هر کس در امور عقلی و علمی مداخله می کند اول شرط اینست که خود را از آرایش مهر و کین پاک کند و گرنه زبان می بندد و کار را خراب می کند. مثلاً هر گاه يك نفر آلمانی کشفی و اختراعی بکند اگر فرانسویان نظر به بغض آلمان یا تعصب فرانسوی بودن آن کشف را منکر شوند و آن اختراع را دور بیندازند جز اینکه خود را از فوائد آن کشف یا اختراع بی بهره کنند چه نتیجه می برند پس بکسانی که زبان عرب مهر دارند می گوئیم مهر شما بسیار بجاست اما مستلزم آن نیست که زبان فارسی را آمیخته عربی کنید من مستشرقین خارجی می شناسم که زبان و ادبیات فارسی عاشق بودند و بیش از بسیاری از ایرانیها در این زبان کار می کردند و آنرا ترویج می نمودند و کتابهای فارسی را میچستند بچاپ میرسانیدند یا بزبان خودشان ترجمه می کردند و در محسنات زبان فارسی

مقاله‌ها می‌نوشتند و خطابه‌ها ایراد می‌کردند و با ایرانیها نهایت مهربان بودند و بهشقی زبان فارسی رنج مسافرت ایران را بر خود هموار می‌ساختند. مختصر عمر خویش را وقف زبان و ادبیات ایران می‌کردند اما هیچگاه يك کلمه فارسی در زبان خود نمی‌آوردند پس شما هم که بزبان عربی مهر دارید هر اندازه می‌توانید در ترویج و معرفی و باز نمودن محسنات و مزایای آن بکوشید هیچکس بر شما حق بحث و سرزنش ندارد و بلکه اهل علم و ادب از شما ممنون می‌شوند و اگر هم بتوانند بشما دستیاری می‌کنند اما مهر ورزیدن بزبان عرب مستلزم این نیست که فارسی را بهر بی آمیخته کنید فارسی و عربی هر يك برای خود باید مستقل باشند بسیار سودمند و بجاست که همه ایرانیان زبان عربی بیاموزند ولیکن لازم نیست بیجهت لفظها و جمله های عربی در فارسی بکار برده شود.

من خود زبان فرانسه و انگلیسی را فرا گرفته ام و ادبیات آنها را بسیار دوست میدارم و دائماً با کتابهای فرانسه و انگلیسی سر و کار دارم اما هرگز در نگارشهای خود يك کلمه فرانسه یا انگلیسی جز آنچه چاره ندارد مانند تلگراف و تلفون نمی‌نویسیم و هر کس بنویسد عیب میدانم آنها هم که بواسطه تعصب دینی روا میدارند یا نیکو می‌پندارند که زبان فارسی بهر بی آمیخته باشد جوابشان مانند همانست که گفتیم و باز می‌گوئیم اگر نظر بدلبستگی باسلام بکوشید که همه کس زبان عربی را بیاموزد و بحقائق و معارف اسلامی آشنا شود کاری است بسیار بجا و ثوابت است از اینکه زبان فارسی آمیخته بهر بی باشد چه سود بدیانت اسلامی ایرانیان می‌رسد.

اگر اسلام را می‌خواهید قوت دهید حقیقت آنرا بمردم بیاموزید

محسّنات آنرا معلوم کنید و وسائل اختیار نمائید که طبایع بدیّات راغب شود و سعادت دنیا و آخرت را در مسلمان بودن بیابند و گرنه هر گاه ایرانیها بحقائق و اصول تعلیمات اسلامی پی نبرند عقیده من هر قدر لفظهای عربی در فارسی بکار برده شود برای اسلام سودی ندارد و تنها آمیخته بودن فارسی به عربی ایمان اسلامی مردم را استوار نمیسازد و حتی اینکه بسیاری از مردم روی زمین زبانشان اصلا عربی است و مسلمان نیستند

اما آنها که از راه تعصب وطنی و هر نوع تعصب دیگر با زبان عربی مخالفت میکنند حالت ایشان هم مانند حالت کسانی است که از راه تعصب از عربی حمایت میکشند و جوابشان اینست که در کارهای علمی و عقلمانی با تعصب و مهر و کین نباید وارد شد باید زشتی و زیبایی را سنجیده و اگر عیبی بنظر رسید در چاره آن عاقلانه کوشید و این کاریست که میخواهیم بکنیم و در این باب بنظر من بهتر از هراستدلالی استشهاد زبان فرانسه و انگلیسی است چه گمان میکنم هیچ شخص با اطلاعی شك نداشته باشد که ملت فرانسه و ملت انگلیس هر دو باعلی درجه وطن پرست و با غیرت و حمیت بوده و هستند با این تفصیل زبان این هر دو قوم همان حالت زبان فارسی را دارد باین معنی که چون کشور فرانسه را که در قدیم گالیا نام داشت قیصر روم مسخر کرده و جزء ایالت روم گردانید و ملت گالیا از هر جهت مقهور رومیان و مستهلك در وجود ایشان شد زبان قدیم گالیا متروك گردید و زبانی که امروز فرانسویان بآن سخن میکوبند و مینویسند و یکی از معتبرترین زبانهای دنیاست زبان رومی (لاطین) شکسته تحریف شده است که شاید پنجاه يك کلمات آنهم از زبان قدیم قوم گالیا نیست

گذشته از اینکه عده زیادی هم از الفاظ یونانی و زبانهای دیگر

در آن داخل شده است با این تفصیل فرانسویان همین زبان را بسیار دوست میدارند و بهیچوجه در پی زنده کردن زبان گالیا نیستند و اگر بگوئید زبان فرانسه هر چند اصلا از رومی گرفته شده زائیده طبع فرانسویانست زبان انگلیسی را شاهد میآوریم که چون نزدیک به نهصد سال پیش جماعتی از خاک فرانسه بجزیره انگلیس تاختند و سلطنت انگلیس را برچیده بخود منتقل ساختند عیناً همان امری که از زبان عرب نسبت بفارسی واقع شده برای انگلیسی از زبان فرانسه پیش آمد چنانکه امروز لاقلاً نصف کلمات انگلیسی عیناً با جزئی تصرفی از فرانسه گرفته شده است و انگلیسها بهیچوجه لازم ندانسته اند آن کلمات را از زبان خود بیرون کنند و راضی بودن فرانسویان و انگلیسیان باین هر دو زبان از غفلت و بی قیدی و بی حمیتی نیست این هر دو ملت کمال اهتمام را در کار زبان خود دارند و همواره در بی تکمیل و تهذیب آن میباشند و اگر بخیال بیرون کردن عناصر خارجی نیستند بنا بمصالح و ملاحظاتی است که در کار زبان ما هم هست و از این پس نشان خواهیم داد (۱)

(۱) شنیده ام بعضی گفته اند اگر فرانسویان و انگلیسها از زبان یونان ولایتی استفاده کرده باشند عیب نیست زیرا یونانیها و رومیها مانند خود آنها از نژاد آریائی بوده اند ولیکن استفاده فارسی از عرب عیب است چون عرب از نژاد سامی است و ما آریائی هستیم این حرف چنان کورده گانه است که من آنرا قابل بحث نمیدانم خاصه اینکه اگر بخواهم وارد این بحث شوم و از نژادها و زبانها و چگونگی آنها گفتگو کنم سخن بدراز میکشد و آن سزارار است که خود کتابی جداگانه شود پس این موضوع را بلام و ذوق خوانندگان وا میگذاریم و نیز گفته اند آمیختگی فرانسه یا انگلیسی بیونانی و لاتینی عیب نیست چون یونانیان و رومیان از فرانسویان و انگلیسها تمدن تر بودند و عرب از ایرانی تمدن تر نبود بحث این مطلب هم طولانی است که تمدن چنانکه در اینجا منظور است چه معنی دارد و همینقدر میگوئیم گذشته از اینکه فرانسویها و انگلیسها در اینجا منظور است چندان تمدن تر از انگلیسها نبودند در آمیختگی زبانها بیکدیگر تمدن و وحشیگری مناط نیست و اگر ایرانیان تنگ دارند از اینکه چیزی از عرب عاریه کرده باشند بیاد بیاورند که عرب چقدر چیزها از ایرانیان استفاده کرده است از جمله اینکه این زبان و ادبیات عرب را ایرانیان سر و صورت و آبرو داده اند

در مقابل کسانی که از روی تعصب و مهر و کین با آمیختگی زبان فارسی به عربی موافق یا مخالفند بیش از این طول کلام نمیدهم و روی سخن را بکسانی میکنیم که موافقت یا مخالفتشان از آرایش اغراض نفسانی بک است گوئیم آمیختگی زبان زبان دیگر بوجهی عیب است و بوجهی عیب نیست اگر محدود بحد ضرورت و قسمی باشد که طبیعت زبان را فاسد نکند عیب نیست اما اگر برای عناصر بیگانه در باز باشد چنانکه بیحد و شرط و بغیر ضرورت داخل شوند و جارا بر مواد زبان اصلی تنگ کنند مخصوصاً اگر صیغه ها و جمله ها و ترکیبات بیگانه بیحد و شرط داخل زبان شود بسیار عیب است و باید از آن دوری جست

این عیب از ششصد هفتصد سال پیش در زبان فارسی خاصه در نثر روی داده و باید آنرا مرتفع نمود

توضیح آنکه میدانید و در آغاز سخن اشاره کردیم که پس از برچیده شدن دولت ساسانی نزدیک سیصد سال فارسی زبان عوام شد و خواص آنرا رها کردند چنانکه هیچ اثر کتبی از فارسی که در آن مدت نوشته شده باشد در دست نداریم.

همینکه ایرانیان بروی حکومت عرب بنای پنجه زدن گذاشتند و مخصوصاً از زمانیکه سامانیان در شمال شرقی ایران حکومت مستقل تشکیل دادند در پی زنده کردن زبان فارسی افتادند و کتاب نوشتن و شعر گفتن بفارسی آغاز شد اما سیصد سال متروکی و از میان رفتن کتابهای قدیم و تغییراتی که در دین و عقاید و افکار و آداب و رسوم ایرانیها روی داده بود در زبان فارسی تصرف فاحش کرده بود از جمله اینکه بسیاری از لفظها فراموش شده بود و چاره نداشتند جز اینکه از زبان دیگر بگیرند و در آن موقع طبیعی بود

که از زبان عرب عاریه کنند مراجعه بشعرها و کتابهاییکه آن زمان نوشته و گفته شده این معنی را بخوبی می‌رساند که نویسندگان و شعرا با آنکه پیداست که در استعمال عربی تعمد نداشته بلکه شاید بعکس ودهات توانسته‌اند از آمیختن فارسی به عربی پرهیزند.

بهترین شاهد این مدعا شاهنامه فردوسی است دل‌بستگی آن یگانه مرد بایران و ایرانیت و زبان فارسی از آفتاب روشن تراست با اینهمه در شاهنامه هم لفظ عربی بسیار دیده می‌شود.

پس کاری که مردم آن زمان در استعداد از زبان عرب کرده‌اند هر چند جای تأسف است مایه سرزنش نتواند بود چون از ناچاری بوده و افراط روا نداشته‌اند و مخصوصاً صیغه‌ها و ترکیب‌های عربی را بسیار بکار برده‌اند باین وجهت که می‌گوئیم آمیختگی زبانی بزبانی عیب نیست عیب آن کاریست که پس از آن دوره مخصوصاً از مائه هفتم بعد کرده‌اند که حد و شرطی در استعمال لفظها و صیغه‌ها و عبارتهای عربی قرار ندادند و در بسیاری از موارد لفظ عربی را با آنکه معادلی در فارسی داشته است و میدانسته‌اند بر او ترجیح داده‌اند تا آنجا که بسا لفظهای فارسی که تا مائه چهارم و پنجم فراموش نشده بود از آن پس متروک گردید و بسیار لفظهای فارسی هست که هم اکنون میدانیم ولیکن استعمال آنها را در نوشته‌ها و کتابها رکیک می‌پنداریم و خود را مجبور می‌دانیم که بجای آنها لفظ عربی بکار ببریم (۱)

(۱) یاد دارم در جوانی که طیبی در جانی نوشته بود « جوش پلک چشم » و طیب دیگر زبان بطن و سرزنش او بسختی دراز کرده بود که این عبارت عامیانه چیست و این شخص سواد ندارد و نمیداند که باد گفت « بثورات جفن »

امید وارم دانشمندان فرهنگستان که محتاج باین شرح و سطرها نیستند اذدرازی سخن آزرده نشوند که نامه ممکن است بدست کسانی بیفتد که باین توضیحات محتاجند و بنا براین اجازه میخوام چند نمونه از انشاء ساده قدیم و عبارتهای ناشایسته منشیان افراطی نقل کنم تا بمقایسه مطالب بخوی روشن شود و این قطعه ها که در اینجا میآورم برحسب انتخاب نیست کتاب را باز میکنم و چند سطر از آنرا می نگارم (۱)

بامعی در تاریخی که از روی کتاب محمد بن جریر طبری بامر منصور سامانی در اوائل نیمه دوم از مائه چهارم هجری نوشته و آن یکی از اولین کتابهایی است که بزبان فارسی نگاشته شده در سلطنت قباد ساسانی می نویسد « روزی تنها از پی صیدی رفت و وقت انگور رسیدن بود قباد بسر کوهی رسید نظر کرد بزیر آن کوه دیهی دید چشم او زنی افتاد که بر سر توری ایستاده نان می پخت و پسرکی سه ساله پیش وی ایستاده ناگاه بیاع درآمد و خوشه انگور بگرفت و خواست که بخورد آن زن پسرک را نزد و نگذاشت و آن انگور از وی بگرفت و برشاخ رز بست قباد را از آن عجب آمد از بخیلی آن زن از کوه فرود آمد و بدر آن باغ رفت و آن زن را گفت این رز از آن کیست گفت از آن من گفت انگور را چرا از وی گرفتی و

(۱) در مراجعه بشرح محققانه آقای عبدالعظیم قریب در مقدمه کستان طبع خودشان که این روزها اتفاق افتاد برخوردارم باینکه همین مقایسه میان عبارات ساده و متکلف فارسی را ایشان نموده اند باین واسطه از آوردن نمونه های بسیار که در نظر گرفته بودم منصرف شدم و مقدمه آن کستان حواله می کنم فقط با احتیاط اینکه شاید آن کتاب در دست خوانندگان حاضر نباشد برای اینکه مطلب ناقص نماند این چند فقره را نقل کردم

اورا نزدی و این مقدار انگور را بفرزند خود روا نداشتی . زن گفت مارا برخواستہ خویش امر نیست زیرا کہ ملک را در این نصیب است تا کس ملک نیاید و ازبهرہ ملک جدا نکنند ما دست بدین رها نیاریم کردن . قباد را دل بسوخت بررعبت و گفت من این نپسندم کہ کس خواستہ خود را نیارد تصرف کردن از جهت من درخت بنشانند و بار آورد و ازبهر من دست بدان نیارند برد اینرا تدبیری کنید کہ مرا بر ایشان وظیفہ بود و خواستہ های ایشان بر ایشان مباح بود تا هرچہ خواهند کنند »

ملاحظہ میفرمائید با اینکه مقید نبوده است کہ فارسی خالص بنویسد

عربی او نسبت بفارسی بیش از پنج درصد نیست

از قابوس نامه کہ در اواخر مائہ پنجم نوشته شدہ ازباب بیست و هفتم نقل می شود « چون گشتاسب از مستقر خویش بیفتاد و آن قصہ دراز است اما مقصود اینست کہ وی بروم افتاد در قسطنطنیہ رفت با وی هیچ چیز نبود از دنیا و عیبش آمد نان خواستن مگر اتحاق چنان افتادہ ود کہ وی بکوچکی در سرای پدر خویش آهنگران را دیدہ بود کہ کاردها و تیغ ها و رکاها ساختندی و کار کردندی مجاور و مگر در طالع او این صناعت افتادہ بود هر روز گرد ایشان همی گشتی و همی دیدی این صناعت را بیاموخته بود و آرزو کہ بروم درماند هیچ حیلت ندانست بدکان آهنگری رفت و گفت این صناعت دانم ویرا مزدور گرفتند و چندانکہ آنجا بود از آن صناعت میزیست و بکسی نیازش نبود »